

بررسی تطبیقی «توحید و توکل» در رساله قشیریه با طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری

مهرنوش منصوری میمندی*

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۰/۲

تاریخ پذیرش: ۹۹/۲/۲

چکیده

در این مقاله اصطلاحات عرفانی «توحید» و «توکل» در «رساله قشیریه» به شیوه تطبیقی با کتاب «طبقات الصوفیه» خواجه عبدالله انصاری مورد بررسی قرار گرفته است. خواجه عبدالله بر خلاف قشیری باب خاصی را به هیچ کدام از این اصطلاحات اختصاص نداده است، بلکه در مجالس و عطف خود به مقتضای کلام به پاره‌ای از مفاهیم عرفانی پرداخته است. سخنان همه صوفیان درباره توحید نشان از اقرار آن‌ها به یگانگی خداوند است. قشیری خود نیز مستقیماً به این موضوع صخه می‌گذارد و خواجه عبدالله در تعریف توحید بر آن است که توحید «من» فرد در میان نباشد و تنها سخن از «اویی» باشد و بس. قشیری و خواجه عبدالله در باب توکل سخنان سایر صوفیان را نقل می‌کنند. بی‌گمان این دو درباره توکل با سخنان صوفیانی که از آنان به عنوان سند استفاده می‌کنند، هم‌رأی هستند. قشیری و خواجه عبدالله علاوه بر تشریح منازل سلوک، به بیان سخنان بزرگان تصوف در این زمینه اهتمام ورزیده‌اند.

کلیدواژگان: توکل، توحید، تصوف، عرفان، منازل سلوک.

مقدمه

«رساله قشیریه» قشیری و «طبقات الصوفیة» *خواجه عبدالله انصاری* از منابع معتبر در عرفان اسلامی هستند که در همه ادوار مورد توجه صوفیان و عارفان بوده‌اند. *ابوالقاسم قشیری* رساله را در قرن پنجم هجری در پنجاه و پنج باب به عربی نوشته است. این رساله، بنا به گفته قشیری برای مریدان و صوفیان مبتدی نوشته شده و علت نگارش آن، ظهور فساد در طریقت ذکر شده است. خواندن رساله در بین صوفیان رواج داشته و علاوه بر معاصرین قشیری بر روی صوفیان پس از او نیز تأثیرگذار بوده است. این کتاب از آغاز در بین خانقاه نشینان جایگاه والایی کسب می‌کند و مریدان و درویشان به این اثر التفاتی ویژه داشته‌اند و عارفان بزرگی چون *عطار* و *مولوی* از آن تأثیر پذیرفته‌اند. ظاهراً طریقه عرفانی قشیری تا اواخر قرن دوازدهم هجری در هندوستان رواج داشته است. اولین ترجمه فارسی «رساله قشیریه» توسط یکی از شاگردان وی، *ابوعلی حسن بن احمد عثمانی* به فارسی انجام گرفته است.

کتاب «طبقات الصوفیة» نیز مجموعه‌ای از سخنان مجالس درس *خواجه عبدالله انصاری*، صوفی نام‌آشنای اواخر قرن چهارم و قرن پنجم هجری است که یکی از مریدان او آن‌ها را نوشته و به صورت کتاب به اهل حقیقت عرضه داشته است. «طبقات الصوفیة» سرشار از نکات، حکایات و اطلاعات تاریخی زیادی درباره صوفیان و منعکس کننده آداب و رسوم مخصوص آنان است. با توجه به اهمیت «رساله قشیریه» و همچنین کتاب «طبقات الصوفیة» *خواجه عبدالله انصاری* نگارنده بر آن شد تا به بررسی اصطلاحات عرفانی این دو اثر بزرگ بپردازد. مقاله اسنادی حاضر توصیفی-تحلیلی است که با استفاده از کتب و منابع معتبر نوشته شده و در پی پاسخ به سؤال زیر است:

- چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی بین اصطلاحات عرفانی توحید و توکل در «رساله

قشیریه» و «طبقات الصوفیة» وجود دارد؟

پیشینه تحقیق

درباره «رساله قشیریه» و اصطلاحات عرفانی آن پژوهش‌های زیادی انجام شده است؛ اما بررسی‌ها و مطالعات نگارنده نشان می‌دهد، منحصرأ درباره موضوع مقاله یعنی بررسی

تطبیقی اصطلاحات عرفانی توحید و توکل در این دو کتاب پژوهش مستقلی صورت نگرفته است؛ بنابراین مقاله حاضر از نظر پیشینه عملی نو محسوب می‌شود.

توحید

واژه توحید مصدر باب تفعیل از ریشه وحد و به معنی یگانه دانستن است. توحید به معنای یگانگی خداوند یکی از اصول اعتقادی اسلام و همه ادیان الهی است. توحید در فرهنگ اسلامی در برابر شرک آورده می‌شود و دارای مراتبی است که عبارت‌اند از توحید ذاتی، توحید صفاتی، توحید افعالی و توحید عبادی.

عالمان شیعه در موضوع توحید به خلق آثاری همت گماشته‌اند که از جمله می‌توان به کتاب «توحید» شیخ صدوق، «توحید» مرتضی مطهری، «گوهر مراد» عبدالرزاق لاهیجی، و «رسائل التوحیدیه» علامه طباطبایی اشاره کرد. توحید همچنین در قرآن کریم و روایات معصومین، مورد توجه قرار گرفته و سوره توحید در این باب نازل شده است.

«توحید در لغت به معنی یکی گفتن و یکی دانستن و یکی در دل اعتقاد کردن است و در اصطلاح سالکان تلخیص دل و تجرید دل است از هرچه غیر حق سبحانه است. توحید در لغت حکم به شیئی واحد است و علم به آن و در اصطلاح اهل حقیقت تجرید ذات الهی است از هرچه مقصود در افهام شود و متخیل در اوهام و اذهان. و توحید بر سه چیز است: شناختن خدای تعالی به ربوبیت، و اقرار به وحدانیت او، و نفی کلی امثال و نظائر از او» (نادرعلی، ۱۳۹۷: ۲۳۰).

توحید در عرفان اسلامی به این معناست که جز خداوند چیز دیگری وجود ندارد و آنچه در عالم موجود است تجلی خداوند است و غیر از او چیزی را نیست و ما سوی الله مظاهر حق است که به عنایت او وجود یافته‌اند.

توحید در رساله قشیریه

قالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿وَالْهُكُّمُ اللهُ وَاحِدٌ﴾ (بقره/۱۶۳)

خداوند می‌فرماید: «و خدای شما خدایی یکتاست».

قشیری در ابتدای باب توحید همچون سایر باب‌ها آیه‌ای درباره موضوع همان باب به عنوان شاهد می‌آورد و نیز به شیوه خاص خود که مسائل را از دیدگاه و زبان بزرگان تصوّف بیان می‌دارد باب توحید را آغاز می‌کند. او از قول /بوهریره روایتی از پیامبر را نقل می‌کند و سپس سخنان سایر بزرگان و کشفیات آنان را به ترتیب نقل می‌کند.

/بوهریره می‌گوید که رسول، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ گفت: مردی از پیشینیان که غیر از ایمان به توحید کار دیگری نکرده بود، به خانواده‌اش وصیت کرد که پس از مرگ جسد را بسوزانید و سپس آن را بسایید. آنگاه نیمی از خاکستر تن من را در بیابان به باد دهید و نیمی را به دریا افکنید. خانواده‌اش روزی که باد می‌آمد چنین کردند که گفته بود. خداوند تعالی و تقدس به باد دستور داد که آنچه را بردی باز آر. باد آن را آورد. خداوند به او گفت: زنده شو، زنده شد. خدا به او فرمود: چرا چنین کردی؟ گفت: یا رب از شرم تو. خدای تعالی او را بیامرزید.

بعضی از اهل تحقیق گفته‌اند: معنی اینکه او یکی است، آن است که تقسیم را از ذات او نفی می‌کنند و مانند و شریک در ذات و صفات او راه ندارد.

از جنید درباره توحید پرسیدند، گفت: توحید یعنی خداوند را به یگانگی شناختن که او یکی است. از کسی نزاده و کسی از او زاده نشده است و اضداد و انداد از او نفی کردن است. تصویر و تشبیه و چگونگی بر او جایز نیست. «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (شوری/۱۱) برای او مثل و مانندی نیست و او شنوا و بینا است.

همچنین از قول جنید نقل می‌کند: معنی توحید آن است که رسوم در آن راهی ندارد و علوم نابود می‌شود و خداوند از ازل چنین است.

«توحید معنی‌ای بود که رسوم اندرو نیست گردد و علم‌ها ناچیز گردد و خدای تعالی بر آن حال بود که به ازل بود» (قشیری، ۱۳۹۱: ۵۴۱).

جنید همچنین درباره توحید می‌گوید: «و هم جنید گوید که عقل عقلا چون به نهایت رسد در توحید، به حیرت ادا کند» (همان: ۵۴۲).

جنید به نقل از /بوپکر درباره توحید می‌گوید: «والا تری کلمه در توحید آن است که ابوبکر- رضی الله عنه- گفت: پاک آن خدایی را که کسی به معرفت او راه نیافت مگر به عجز از معرفت خود».

جنید درباره توحید خاص می‌گوید: «توحید خاص آن است که بنده را در راه تقدیر حق بیفکند تا احکام قدرت حق او را در دریای توحید به سوی فنا رهنمون شود و نفس او و خلق را به حقایق وجود و وحدانیت خود دعوت کند که در حقیقت همان قرب الهی است». جنید درباره نظر صوفیان درباره توحید می‌گوید: «صوفیان درباره توحید دارای نظری برجسته و یگانه هستند و آن چنین است: خدا قدیم است و حادث نیست. و از مراحل نفس خارج شوند و علایق خویش را ترک گویند و علم و جهل خویش را کنار بگذارند تا حق جانشین همه شود».

جنید همچنین درباره توحید می‌گوید: «نزدیک به بیست سال درباره توحید نوشتند؛ اما فقط در حاشیه بود و به متن توحید نرسیدند».

حُصری گوید: «اصول ما در توحید پنج چیز است: حادث نبودن، قدیم بودن، از برادران بریدن، از وطن مألوف خویش بریدن و فراموش کردن آنچه دانند و آنچه ندانند». منصور مغربی می‌گوید: «در صحن جامع منصور در بغداد بودم. حُصری درباره توحید سخن می‌گفت. من میان خواب و بیداری بودم، دو فرشته را دیدم که به آسمان می‌رفتند و یکی از آن‌ها به دیگری می‌گفت: آنچه این مرد می‌گوید، علم است نه توحید».

یوسف بن حسین گوید که هر که در دریای توحید افتاد هرگز تشنگی او کم نشود. چنانکه ملاحظه می‌شود، سخنان همه صوفیان درباره توحید نشان از اقرار آن‌ها به یگانگی خداوند است. قشیری خود نیز مستقیماً به این موضوع صحّه می‌گذارد: «بدان که توحید حکم کردن به یگانگی است و دانستن آنکه خدا یکی است، توحید است. و در لغت وَحْدَتُهُ است. یعنی او را به یگانگی وصف کردم. و حق سُبْحَانَهُ تَعَالَى، ذات او یک چیز است بر خلاف چیزهای دیگر که آن را یکی گویند. و در عرف آن که اجزای متحد دارد چون دست و سر و چشم و پای و او را یک شخص می‌گویند، درباره حق سُبْحَانَهُ تَعَالَى بر خلاف این است».

توحید در طبقات الصّوفیّه

خواجه عبدالله توحید را یکی از علوم می‌شمرد:

«شیخ الاسلام گفت أَنَارَ اللهُ بُرْهَانَهُ وَوَسَعَ عَلَيْهِ رِضْوَانَهُ که علوم انواع‌اند:

اول علم توحید است، دیگر علم فقه و دین است، سه دیگر علم وعظ، چهارم علم تعبیر، پنجم علم طب، ششم علم نجوم، هفتم علم کلام، هشتم علم معاش، نهم علم حکمت، دهم علم حقیقت» (انصاری، ۱۳۹۶: ۱۵۲).

و علم توحید را حیات می‌داند و همچنین علم توحید را علم دین می‌داند.

«علم توحید علم دین است و آن سه وجه است: توحیدُ الاخلاصِ بِالکتابِ وَالسُّنَّةِ. وَتَوْحِيدُ التَّجْرِیدِ وَهُوَ عِلْمُ الْحَیْوَةِ بِتَفْرِیدِ الذِّکْرِ وَنَسِیَانِ غَیْرِهِ وَطَلَبُ تَصْحِیحِ التَّوْحِيدِ بِاسْقَاطِ الصِّفَاتِ وَالکَلَامِ فِی الْجَوَاهِرِ وَالْأَرْضِ وَالطَّیْنَةِ وَالهِیُولَى وَهُوَ عِلْمُ الزَّنَادَةِ الْأُولَى» (همان).

یک-توحید اخلاص به کتاب و سنت: این توحید توحید عوام است. کسی که در این مرحله از توحید است، به زبان شهادت می‌دهد که «لا اله الا الله». انسان در این مرحله به خداوند و پیامبر و کتابش ایمان دارد. به این مرحله از توحید، توحید ایمانی و توحید ظاهر و توحید اهل شریعت نیز می‌گویند. همه مؤمنان و عالمان دین در این مرتبه از توحید هستند.

دو-توحید تجرید: علم زندگانی است به تفرید ذکر خدا و فراموشی غیر او، این توحید توحید خاصه است. توحیدی که خاص عارفان است. از این توحید، با عناوین توحید علمی یا علم الیقین، توحید حال، توحید عینی و توحید اهل طریقت نیز نام برده‌اند. *خواجه عبدالله* توحید عارفان را توحید خاصه می‌داند که از طریق کشف و شهود به این مرحله رسیده‌اند.

سه-توحید طلب تصحیح توحید به اسقاط و صفات و کلام و اعراض: این توحیدی است که از طرف فلاسفه مطرح شده است.

خواجه عبدالله تقسیم بندی دیگری نیز از توحید دارد که آن را بر سه قسم می‌داند: «توحید خلع الانداد: به زبان گواهی دادن که یکی و در(دل) یقین دانستن. توحید میانین: طرح الریاسة که همه مقصود آن بو کنی(درک کنی). توحید مهین: آن است که جز یک نبود، معروف بود عارف نبود، مقصود بود، قاصد نبود. موحد آنید که او را جز زو نبود تا آنگاه که این خود نبود، خود همه او بود» (انصاری، ۱۳۹۶: ۲۷۲).

از نظر خواجه اثبات معلومات در توحید از اثبات مجهولات کفرتر است؛ زیرا توحید به واحد قائم است، نه به موحد.

«اثبات معلومات در توحید کفرتر از آن اید که اثبات مجهولات. همه چیزها عبارت آسان است و یافت دشوار، در توحید یافت و بود آسان است و عبارت آن دشوار، توحید به واحد قائم نه به موحد» (همان: ۲۷۱).
عبدالله سعید از جنید می‌پرسد: نشان توحید چیست؟ جنید یکی از نشانه‌های توحید را ترک همه تعلقات می‌داند.

«گفت: آنچه بود هست کردن و آنچه پس از آن آوردند بیفکندن، و از خاندان هجرت کردن و از کسان خویش فرا بردن» (همان: ۲۷۳).
خواجه همچنین اضافه می‌کند:
«بایعقوب سوسی گوید: هر که در توحید سخن گوید به تکلف، مشرک است».

از نظر خواجه عبدالله عیار توحید از عقل بیرون است و عین توحید از توهم مصون است. او علم حقایق را مشتمل بر پنج علم می‌داند که عبارت از علم اشارت، علم محبت، علم معرفت و علم توحید است.

علم توحید چه بود؟ خدا و بس، دیگر همه هوس، غیر او همه ناچیز و ناکس. توحید صوفیان آن است: دیده جز یک نبیند، دل جز یک نداند. جز یک در علم ناید، توحید صوفیان که به غایت رسد، زبان گنگ گردد، گر اثری گویی زبان ناطق گردد.
خواجه توحید را از نگاه واسطی اینگونه بیان می‌کند:

«شیخ الاسلام گفت: واسطی گوید: من و او! و او و من! کرد من و پاداش او! دعای من و اجابت او! این همه ثنویت است، دوگانگی.
شیخ الاسلام گفت که: از زبان هیچ کس در خراسان از توحید آن نیامده که از زبان واسطی، رحمه الله.

و هم وی گفته: «لِيسَ عِلْمَ التَّوْحِيدِ إِلَّا بِلِسَانِ التَّوْحِيدِ» (همان: ۲۸۳).
خواجه عبدالله در تعریف توحید بر آن است که توحید «من» فرد در میان نباشد و تنها سخن از «اویی» باشد و بس.

خواجه عبدالله در صد میدان نیز برای توحید سه مرتبه بیان کرده است: توحید عام: یکی شنیدن، توحید خاص، یکی دانستن و توحید خاص الخاص یکی دیدن است.

توکل

توکل از ریشه و-ک-ل به معنی در انجام کاری ناتوانی نشان دادن و کار خویش را به دیگری سپردن است و جمع کردن عزم بر فعل با اطمینان قلبی به خداوند است. توکل مقامی والا و ثمره ایمان به حق است که از قرآن کریم به فرهنگ اسلامی راه یافته است. یکی از مفاهیم قرآنی که عرفا از آن به عنوان یکی از منازل مهم سیر و سلوک یاد کرده‌اند، اصطلاح عرفانی توکل است. واژه توکل در بیش از ۷۰ آیه قرآن به کار رفته است.

«توکل در لغت به معنی تکیه کردن و اعتماد کردن بر کسی و اعتراف کردن به عجز خود است. و در اصلاح اعتماد کردن است به آنچه در نزد خدای تعالی است و مأیوس شدن است از آنچه در دست مردمان است. سالک در این مقام به چشم دل می‌بیند که همه امور در دست دوست است و هرچه از دوست رسد بی حکمت نیست» (نادرعلی، ۱۳۹۷: ۲۳۴).

«واژه متوکل به مرور زمان به صوفیانی اطلاق شد که در شهرها و بیابان‌ها می‌گشتند و بدون زاد و راحله، به سفر (مکّه) می‌رفتند و گاهی حتی از خوردن تکه نانی و یا یاری طلبیدن از طبیب در موقع بیماری، خوداری می‌کردند؛ زیرا یاری گرفتن از دیگران را منافی توکل می‌دانستند. درجه چنین توکلی تا حدّی بود که به مرگ متوکل ختم می‌شد و این امر، بی تردید با اصل حفظ سلامت بدن که از توصیه‌های اسلامی است، منافات دارد» (ثواب وشعبان زاده، ۱۳۹۳: ۱۰۸-۸۵).

قشیری گلچینی از سخنان عرفا را درباره توکل در این باب گرد آورده است.

توکل در رساله قشیریه

قشیری در آغاز باب توکل سخن را با ذکر دو آیه از قرآن کریم آغاز می‌کند:

قالَ اللهُ-تعالی - ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ (طلاق/۳)

خداوند بلندمرتبه گفت: هر کس بر خداوند توکل کند، پس او برایش کافی است.

و دیگر جای گفت: ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (مائده/۲۳)

بر خداوند توکل کنید، اگر ایمان دارید.

سپس سخنی را از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه درباره توکل از پیامبر(ص) نقل می‌کند که می‌فرمایند: به هنگام معراج همه امت‌ها را به من نشان دادند. امت خویش را دیدم که کوه و بیابان از ایشان پر شده بود. من از بسیاری و هیأت ایشان تعجب کردم. به من گفت: خشنود شدی؟ گفتم: شدم. گفتند: علاوه بر همه این‌ها هفتاد هزار نفر دیگر هستند که وارد بهشت شوند و این افراد کسانی هستند که برده داری نکنند، فال نگیرند و افسون نکنند و بر خدای تعالی توکل کنند.

«عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: که پیغمبر گفت: صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- همه امتان را به من نمودند به موسم، امت خویش را دیدم همه پر آمده از ایشان، عجب بماندم اندر بسیاری ایشان و هیأت ایشان، مرا گفت: خشنود شدی؟ گفتم: شدم، گفتند: بازین همه هفتاد هزار دیگراند که اندر بهشت شوند بی شمار، و ایشان آن‌ها باشند که داغ نکنند و فال نگیرند و افسون نکنند و بر خدای-تعالی- توکل کنند» (قشیری، ۱۳۹۱: ۳۰۹).

«عکاشه برخاست و گفت: یا رسول الله! دعا کن تا خدای مرا از جمله ایشان کند، گفت: یا رب او را از ایشان کن، یکی دیگر برخاست و گفت: مرا نیز دعا کن همچنین، پیامبر- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- گفت: که عکاشه بر تو سبقت کرد» (همان: ۳۰۷).

قشیری سپس سخنان چند تن از بزرگان را درباره توکل نقل می‌کند و هر عارفی به اندازه دریافتش از این مقام، آن را تعبیر می‌کند:

ابوعلی رودباری می‌گوید: به عمرو بن سنان گفتم از سهل بن عبدالله حکایتی به من بگو. گفت: سهل گفت: نشان توکل سه چیز است: از کسی چیزی درخواست (تکدی) نکند. و چون خواسته‌اش برآورده شد و فراهم آمد، رد نکند. و چون به دست آورد، ذخیره نکند. ابوموسی دیبلی می‌گوید: از ابویزید درباره توکل پرسیدند، به من گفت: تو چه می‌گویی؟ گفتم: اصحاب ما می‌گویند: اگر بر دست چپ و راست تو اژدها باشد، باید

در دل تو هیچ حرکتی نباشد. بایزید گفت: این عجیب است. ولیکن اگر اهل بهشت به نعمت‌های آن می‌نازند و اهل دوزخ در آتش آن می‌گدازند و تو در آن احوال فکر و دلت متوجه پاداش و عقاب باشد در این صورت توکل نداشته‌ای و جزو متوکلان نبوده‌ای یعنی تو باید به درجه‌ای از بیخودی و فنای فی الله نایل آیی که قدرت تمیز سود و زیان ... را از کف بنه‌ی و تنها حق و پیشگاه او را مرکز توجه خود قرار دهی.

حمدون قصار می‌گوید: توکل دست به خدای-تعالی- زدن است.

احمد خضرویه می‌گوید: حاتم اصمّ به کسی گفت: از کجا خوری؟ گفت: ﴿وَلِلّٰهِ خَزَائِنُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَلٰكِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ لَا يَفْقَهُوْنَ﴾. گنج‌های آسمان و زمین از آن خداست؛ اما منافقان در نمی‌یابند (منافقون/۷).

پس از آنکه بنده به این تحقیق و یقین رسیده باشد که تقدیر از سوی خداوند است، دیگر سختی یا آسانی کسب روزی برای او فرق نخواهد داشت.

انس می‌گوید: رضی الله عنه- مردی سوار بر اشتر نزد پیامبر آمد و گفت: یا رسول الله! اشتر رها کنم و بر خدا توکل کنم؟ گفت: نه، اشتر ببند و بر خدا توکل کن.

همان که مولانا در «مثنوی» می‌فرماید:

گفت پیغمبر به آواز بلند با توکل زانوی اشتر ببند

رمز الکاسب حبیب الله شنو از توکل در سبب کاهل مشو

ابراهیم خوّاص می‌گوید: هر کس بر خود اعتماد داشته باشد، اعتماد و توکلش بر دیگران نیز درست خواهد بود.

و چون کسی می‌گفت: «توکلّت علی الله» بشر حافی می‌گفت: قسم به خدای -عزّ و جلّ- دروغ می‌گویی، اگر بر خدای توکل کرده بودی، راضی بودی بر آنچه خداوند برایت مقدر کرده است.

از یحیی بن معاذ پرسیدند که انسان کی به مقام توکل می‌رسد؟ گفت: آنگاه که خداوند را وکیل خود کرده باشد.

ابراهیم خوّاص می‌گوید: در بیابان می‌رفتم، هاتقی آواز داد به سوی وی نگریستم، صحراگردی را دیدم که می‌رفت. به من گفت: ای ابراهیم توکل با ماست. همراه ما بیا تا توکل تو درست باشد. تو امید داری که به شهر بروی که در آنجا غذا است تا بدین وسیله

نیرویی پیدا کنی و بتوانی به راه خود ادامه دهی. امید به کمک و دستگیری مردم شهرها نداشته باش و بر خدا توکل کن.

از ابن عطا درباره توکل پرسیدند. گفت: توکل آن است که در طلب وسایل کسب معاش نباشی؛ حتی در اوج فقر و از اصل سکون و استقامت در خودداری از توسل به غیر حق دور نگردی. با رعایت حق سکون و استقامت.

حسین منصور به ابراهیم خواص گفت: در این سفرها و بیابان‌هایی که طی می‌کردی چه کار می‌کردی؟ گفت: توکل کرده بودم و صداقت توکل خود را می‌آزمودم. گفت: عمر خود را برای تربیت باطن گذراندی و به خود مشغول شدی پس فنا در توحید چه شد؟ (به دلیل خودآگاهی از فنا در حق و استغراق در عظمت او غافل بوده‌ای).

ابونصر سراج می‌گوید: توکل آن است که ابوبکر دقاق گوید: همه عمر در یک روز خلاصه دیدن و غصه فردا را نخوردن است.

از ابو عبدالله قرشی درباره توکل پرسیدند، گفت: در همه حال دست به سوی خدا دراز کردن.

سؤال کننده گفت: بیش‌تر توضیح بده گفت: هر وسیله‌ای که برایت وسیله دیگر فراهم کند، دل‌کندن تا جایی که یقین کنی سبب ساز همه سبب‌ها حق تعالی است. حسین بن منصور گوید: توکل به حق آن است که تا در شهر کسی را می‌شناسد که از او گرسنه‌تر است، نخورد.

از استاد ابوعلی شنیدم - رحمه الله - که گفت: توکل دارای سه درجه است: توکل، تسلیم و تفویض. توکل کننده (متوکل) به وعده خدا آرام می‌گیرد و تسلیم شده علم خدا برای وی کافی است و واگذارنده (صاحب تفویض) به حکم خداوند رضایت می‌دهد. و همچنین از ابوعلی شنیدم که گفت: توکل در آغاز است. تسلیم حد وسط و تفویض در انتهاست.

برخی از عرفا و اهل تصوف ضمن توکل و سپردن امور خود به حق از دنیا کناره‌گیری نمی‌کنند و به اندازه نیاز و رفع حاجت خود به جمع‌آوری مال و لوازم زندگی می‌پردازند و دست از کسب معاش بر نمی‌دارند. که نمونه‌های اعلائی آن زندگی پیامبر و حضرت علی (ع) است. در «رساله قشیریه» نیز به این نوع توکل توجه شده است؛ اما گروهی دیگر از عرفا

فقط به خداوند به عنوان روزی دهنده اکتفا کرده‌اند و به کسب مال حتی به اندازه رفع حاجت هیچ توجهی نداشته‌اند. نمونه این نوع توکل را می‌توان در حکایتی از *ابوالحسن نوری* مشاهده کرد.

«نوری را وقتی اندر بادیه گرسنگی غلبه کرد، هاتفی آواز داد که از دو کدام دوست‌تر داری: سببی یا کفایتی؟ گفت کفایت و راه آن غایت نباشد، به هفده روز هیچ چیز نخورده بود» (قشیری، ۱۳۹۱: ۳۱۵).

ابویعقوب نهرجوری نیز با بیان حکایتی از توکل حضرت *ابراهیم* به توکل معنایی دیگری می‌بخشد:

«*ابویعقوب نهرجوری* گوید: توکل به حقیقت *ابراهیم* را، علیه السلام، بود که جبرئیل گفت، علیه السلام، هیچ حاجت هست؟ گفت به تو نه، زیرا که از نفس [خود] غائب بود به خدای عزّ و جلّ، با خدای هیچ چیز دیگر ندید» (همان: ۳۱۰).

عمر بن سنان حکایتی از *ابراهیم خوص* نقل می‌کند که او به درجه‌ای از توکل رسیده است که حتی از همنشینی با انبیا نیز خودداری می‌کند:

«*عمر بن سنان* می‌گوید: *ابراهیم خوص* به ما بگذشت، گفتیم از عجایب‌ها که دیدی ما را خبر ده، گفت مرا خضر دید صحبت خواست، ترسیدم که توکل من تباه شود، از صحبت وی مفارقت کردم» (همان: ۳۱۲).

بی‌گمان قشیری درباره توکل با سخنان صوفیانی که از آنان به عنوان سند استفاده می‌کند، هم رأی است.

توکل دارای سه درجه است: مرتبه اول همراه با کسب است که از سست‌ترین مراتب سلوک است. قشیری آن را مخصوص مؤمنان می‌داند و *خواجه عبدالله انصاری* مخصوص سالکان مبتدی و عوام مؤمنین داند که در اقوال مشایخ به گدایی نیکو (کدیه حسنه) نیز تعبیر شده است. درجه دوم توکل چشم فرو بستن از اسباب است و مجاهده برای درست نمودن توکل، قشیری آن را مرحله تسلیم می‌داند که صفت اولیاست. مرحله سوم توکل که قشیری آن را تفویض می‌داند، در واقع صفتی است از صفات موحدان، به تعبیر *خواجه عبدالله انصاری* در این درجه سالک به سمت رهایی از علت توکل کشیده می‌شود

و به یقین می‌داند که در مالکیت حق تعالی هیچ شرکتی نیست که او ادعا کند و حق را در آن وکیل خود سازد» (ارزن کار و دهقانان، بهار ۱۳۹۶).

توکل در طبقات الصوفیه

خواجه عبدالله علی‌رغم اینکه درباره توکل مبحث خاصی را اختصاص نداده است؛ اما این اصطلاح عرفانی را در معنی رایج عرفا به کار برده است. خواجه عبدالله توکل را جزء علوم محسوب می‌کند و آن را مربوط به خواص می‌داند وی همچنین توکل را همراه با معاملات آورده است که معاملات نیز به معنی بندگی خاص خدا را کردن است «و برای بندگی کردن انسان مقامات بسیاری از جمله مقام توکل را طی می‌کند» (موسوی سیرجانی، پاییز ۱۳۹۱).

و در این باره سخن ذوالنون را نقل می‌کند. «ذوالنون گفت: سه سفر کردم و سه علم آوردم: اول علمی آوردم که خاص و عام بپذیرفت، بار دوم سفر کردم و علمی آوردم که خاص قبول کرد و عام قبول نکرد. و سفر سه دیگر کردم، علمی آوردم که نه خاص بپذیرفت و نه عام. فَبَقْتُ شَرِيداً طَرِيداً وَحِيداً. آن پیشینه علم که وی گفت، علم توبت بود که خاص و عام قبول کنند و دیگر، علم توکل و معاملات و محبت بود که خاص قبول کند و عام فرا آن نیازد. و سه دیگر علم خصوصی و حقیقت بود، نه به برگ خلق بود و نه به طاقت علم و عقل» (انصاری، ۱۳۹۶: ۱۵۱).

و در جای دیگر حکایتی را نقل می‌کند که جنید از کودکی با توکل آشنا بوده است و توکل را آن می‌داند که بخشش خداوند را در راه معصیت به کار نبرد. جنید می‌گوید که زمانی که هفت ساله بودم نزد حلقه سری سقطی مشغول دویدن و بازی بودم. او مرا صدا کرد. سلام کردم، او در حال صحبت بود. نزدیک او ایستاده بودم. به من گفت: ای پسر شکر چیست؟ توکل چه بود؟ گفتم: عطای او را در معصیت به کار نبری. سری گفت: روزی می‌رسد که بهره تو از الطاف خداوند زبان توست.

«جنید گوید که هفت ساله بودم، پیش حلقه سری سقطی فرا دوستم در بازی، مرا باز خواند. سلام کردم، وی سخن می‌گفت: تنگ بایستاده بودم. مرا گفت: ای پسر شکر

چیست؟ توکل چه بود؟ گفتم که: عطای وی در معصیت به کار نبری. سری گفت: روزی بود که نصیب تو از الله، زبان تو بود» (انصاری، ۱۳۹۶: ۲۶۸).

همچنین در جای دیگر در گفت‌وگوی بین شبلی و کودک، شبلی از کودک می‌پرسد: «مَا التَّوَكُّلُ؟» گفت: «وَجْهٌ بِلَا قَفَا» (همان: ۳۳۵).

و نیز در معرفی محفوظ بن محمود از قول او نقل می‌کند:

«التَّوَكُّلُ أَنْ يَأْكُلَ الْعَبْدَ بِلَا طَمَعٍ وَلَا شَرَه» (همان: ۳۵۶).

خواجه عبدالله در حکایتی از همسفر شدن ابراهیم ستنبه با شاگردش ابراهیم رباطی می‌گوید. ابراهیم ستنبه در این سفر بر سبکباری و بی‌زاد و توشه بودن خود و شاگردش تأکید می‌کند به گونه‌ای که حتی یک تسمه روی نعلین - که شاگردش با خود به همراه داشت - نیز نمی‌پذیرد؛ زیرا آن را مغایر با مفهوم توکل می‌یابد و مانع سیر و سلوک. لذا به او دستور می‌دهد که آن را بیفکند. نمونه این نوع توکل را قشیری نیز در حکایت ابوالحسن نوری بر آن صحه می‌گذارد.

«شیخ الاسلام گفت که: ابراهیم رباطی شاگرد ابراهیم ستنبه اید، طریق توکل از وی گرفته و به در رباط زنگی زاده در گورست به هرات.

وقتی در سفر بود، با ابراهیم ستنبه در راه می‌رفتند. ابراهیم گفت رباطی را که با تو هیچ معلوم هست؟ که وی مردی متوکل بود و هیچ با خویشتن زادی برنگرفتی. ابراهیم رباطی گفت: هیچ چیز نیست با من. پاره‌ای برفت باز گفت: ابراهیم، با تو هیچ معلوم هست؟ گفت: نه. پاره‌ای دیگر برفتند، باز ایستاد و بنشست. گفت: راست بگو که هیچ هست یا نه معلوم که پای من گران شد، نمی‌توانم رفت؟! رباطی گفت با من تایی چند از شراک نعلین هست که چون نعلین بگسلد، در آن می‌کشم. گفت: اکنون بگسسته؟ گفت: نه. گفت: پس بینداز که آن معلوم است که بنمی‌توانم رفت که بیشی بنهاده‌ای. وی آن را بینداخت در کراهتی عظیم و برفتند. و همه راه ابراهیم رباطی در خشم و در شتاب که تا دلال بگسلد تا وی را بگویم و بیگار کنم. قضا را یکی بگسست. دست فرا کرد که بیرون کشد، دیگری دید افتاده. همه راه همچنین سخنان برخی از مشایخ را درباره توکل بالصدق» (همان: ۱۸۷). خواجه عبدالله همچنین سخنان برخی از مشایخ را درباره توکل ذکر می‌کند و برداشتهای متفاوت آن‌ها را از واژه توکل نشان می‌دهد.

«شیخ الاسلام گفت که از بایعقوب مذکوری پرسیدند که: توکل چیست؟ گفت: ترک اختیار. و از سهل تستری پرسیدند گفت: ترک تدبیر. و از بشر حافی پرسیدند گفت: ترک رضا و از باحفص پرسیدند، گفت: تبری از توان خود، و از حلاج پرسیدند، گفت: دیدن مسبب. و از فتح موصلی پرسیدند، گفت: ملال از سبب. و از شفیق بلخی پرسیدند، گفت: دیدار در عجز غرق. و از شبلی پرسیدند که توکل چیست؟ گفت: در دیدار دل فراموش کردن» (انصاری، ۱۳۹۶: ۳۵۱).

خواجه عبدالله انصاری همچنین در «منازل السائرین» در باب توکل چنین می‌گوید: «توکل سپردن همه کارهاست به دارنده آن و دل آرام داشتن بر وکالت او و آن از سخت‌ترین منازل باشد خاصه را؛ زیرا که حق همه امور را بر خود توکیل کرده و جهان را از دارا بودن چیزی از آن مأیوس نموده» (انصاری، ۱۳۷۹: ۹۳).

خواجه همچنین در کتاب «صد میدان» از مفاهیمی چون لجا، تفویض و تسلیم در کنار توکل نام برده است. وی مقام توکل و تفویض را کار خود به حق سپردن معنا کرده است و سپس مقام لجا و تسلیم را بر توکل و تفویض برتری بخشیده و آن را سپردن خویش به حق دانسته است.

نتیجه بحث

در بررسی‌ای که درباره شش اصطلاح عرفانی توبه، زهد، توکل، توحید، معرفت و محبت در «رساله قشیریه» و «طبقات الصوفیه» انجام شد نتایج زیر به دست آمد: در باب توکل، قشیری و خواجه عبدالله سخنان سایر صوفیان را نقل می‌کنند. بی‌گمان این دو درباره توکل با سخنان صوفیانی که از آنان به عنوان سند استفاده می‌کنند، هم‌رأی هستند. خواجه همچنین در کتاب «صد میدان» از مفاهیمی چون لجا، تفویض و تسلیم در کنار توکل نام برده است. وی مقام توکل و تفویض را کار خود به حق سپردن معنا کرده است و سپس مقام لجا و تسلیم را بر توکل و تفویض برتری بخشیده و آن را سپردن خویش به حق دانسته است.

در باب توحید، سخنان همه صوفیان نشان از اقرار آن‌ها به یگانگی خداوند است. قشیری خود نیز مستقیماً بر این موضوع صخه می‌گذارد و می‌گوید بدان که توحید حکم

کردن به یگانگی است و دانستن آنکه خدا یکی است، توحید است. و در لغت وَحْدَتُهُ است. یعنی او را به یگانگی وصف کردم. و حق سُبْحَانَهُ تَعَالَى، ذات او یک چیز است بر خلاف چیزهای دیگر که آن را یکی گویند. و در عرف آنکه اجزای مَتَّحِد دارد چون دست و سر و چشم و پای و او را یک شخص می‌گویند، درباره حق سُبْحَانَهُ تَعَالَى بر خلاف این است.

خواجه عبدالله در تعریف توحید بر آن است که توحید «من» فرد در میان نباشد و تنها سخن از «اویی» باشد و بس. از نظر خواجه اثبات معلومات در توحید از اثبات مجهولات کفرتر است؛ زیرا توحید به واحد قائم است، نه به موحد.

کتابنامه

قرآن کریم.

- انصاری هروی، خواجه عبدالله. ۱۳۷۸ش، صد میدان، تهران: طهوری.
- انصاری هروی، خواجه عبدالله. ۱۳۷۹ش، منازل السائرین، تهران: الزهرا.
- انصاری هروی، خواجه عبدالله. ۱۳۹۶ش، طبقات الصوفیه، تصحیح محمد سرور مولایی، چاپ سوم، تهران: توس.
- پشت دار، علی محمد. ۱۳۹۵ش، برگزیده رساله قشیریه، چاپ ششم، تهران: دانشگاه پیام نور.
- قشیری، ابوالقاسم. ۱۳۹۱ش، رساله قشیریه، ترجمه ابوعلی عثمانی، تهران: زوار.
- کاشانی، عزالدین محمود. ۱۳۸۵ش، مصباح الهدایة ومفتاح الکفایة، تصحیح کرباسی و خالقی، چاپ دوم، تهران: زوار.
- مولوی، جلال الدین. ۱۳۸۵ش، مثنوی، به کوشش مهدی آذر یزدی، چاپ سوم، تهران: پژوهش.
- نادرعلی، سید عادل. ۱۳۹۷ش، شرح اصطلاحات عرفانی، قم: آیت اشراق.
- هجویری، علی بن عثمان. ۱۳۸۴ش، کشف المحجوب، تصحیح محمود عابدی، چاپ دوم، تهران: سروش.

مقالات و پایان نامه‌ها

- ارزن کار و دهقانیان. بهار ۱۳۹۶ش، «بررسی تطبیقی مقام توکل و درجات آن در قرآن و متون تعلیمی صوفیه تا قرن هشتم»، فصلنامه عرفانیات در ادب فارسی.
- ثواب و شعبانزاده. بهار و تابستان ۱۳۹۳ش، «تبارشناسی توکل عرفانی در رساله قشیریه بر مبنای نظریه گادامر»، مطالعات عرفانی، صص ۱۰۸-۸۵.
- منصوری، مهدی. ۱۳۹۳ش، «تحلیل و بررسی مفاهیم عرفانی در طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری»، پایان نامه کارشناسی ارشد، گروه زبان و ادبیات فارسی.
- موسوی سیرجانی، سهیلا. پاییز ۱۳۹۱ش، «تطبیق مفهوم توکل در نگاه خواجه عبدالله انصاری و سنایی»، مطالعات ادبیات تطبیقی، صص ۱۰۸-۱۳۷.
- نوریان، فاطمه. ۱۳۹۰ش، «بررسی تطبیقی اصطلاحات عرفانی نهج البلاغه با کشف المحجوب، رساله قشیریه و مصباح الهدایة»، پایان نامه کارشناسی ارشد، گروه زبان و ادبیات فارسی.

بررسی تطبیقی «توحید و توکل» در رساله قشیریه با طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری / ۳۰۷
